

محاکمه مستوفی الممالک (پدراستاد خلیلی) ودلیل غرغره کردن وی از درخت توت

امان الله خان و دوستان همفکر او پس از پیروزی بر امیر نصرالله خان و جلوس براریکه قدرت، به تحقق این امر توجه نمودند که حکومت جدید می باید به مردم ثابت نماید که داد مظلومان را از ظالمان میگیرد و هرکس به دیگری ظلم و زورگویی کرده باشد و یا از سوی رجال قدرتمند دولتی خود و یا اقارب شان شکنجه شده و بر اثر شکنجه جان داده باشند و یا مجبور به دادن رشوت شده باشند، میتوانند شکایت خود را به محکمه بسپارند، تا شکایت شان مورد بازپرسی و دادخواهی قرارگیرد. و هرکسی که انسان های بیگناه را برای کسب امتیاز به تباهی کشانده باشد، باید به سزای اعمال خود برسد. مردم کابل که از خدا چنین روزی را میخواستند، دست استغاثه بلند نمودند و عرایض و شکایات خود را به محکمه پیش کردند.

یکی از رجال مقتدر و سفاک و ظالم که از عهد امیر عبدالرحمن خان تا پایان عهد امیر حبیب الله خان، بسیاری از خانواده ها را به ماتم نشانده بود، میرزا محمدحسین خان مستوفی الممالک (پدراستاد خلیلی) بود که علاوه بر مستوفیت (امور جمع آوری مالیات و عواید دولت از مردم و حسابدهی به حکومت) در عین حال اداره ضبط احوالات (جاسوسی) را هم بدست داشت. این مرد در زمانی که امور امنیت و استخبارات را اداره میکرد، با متهم کردن افراد به برهم زدن امنیت یا سوء قصد علیه امیر، هر که را میخواست، زندانی میکرد و مورد شکنجه قرار میداد و اگر متهم به او رشوت نمیداد، سالها باید رنج زندان و جور زندانبان را میکشید. و در زیر شکنجه های صد بار سخت تر از مرگ، مجبور بود به جرم ناکرده خود اعتراف کند و سر و مال خود را از دست بدهد. از این لحاظ ترس و نفرت از او در دل عام و خاص موجود بود.

فیض محمدکاتب مورخ دربار امیر حبیب الله خان که وقایع مهم را روزانه درج سراج التواریخ میکرد و از نزدیک شاهد ظلم و دسیسه بازی و کردار توطئه آمیز مستوفی الممالک بود، ظالمانه ترین عملکرد مستوفی الممالک را در رابطه به دستگیری و اعدام مشروطه خواهان اول زیرنام (وقایع ماه صفر سال 1327 قمری/1909م) چنین گزارش میدهد :

" روز پنجشنبه چهارم صفر، ملا منہاج الدین و استاد عظیموی آهنگر روی به شیطان نهاد به تعلیم میرزا محمد حسین خان مستوفی از تصمیم عزم جماعه مشروطه خواهان بر قتل حضرت والا هم به او و هم به تحریک او، عریضه به سردار عنایت الله خان معین السلطنه داده و از عریضه هر دو تن و نگارش دیگر واقعات خفیه نگاران شهر کابل که به القای میرزا محمدحسین خان به عبارات مختلفه و مضامین واحده به حضور والا رسیده هردو تن محیل و مدسس طلب جلال آباد شده بودند، وارد آنجا شدند و حضرت والا از کمال عدالت از در حصول صدق و کذب حقیقت امر قتل خویش، در شب هریک از دو تن را تنها به خلوت خواسته بپرسید و آن دو تن برطبق تعلیمات میرزا محمدحسین خان و عریضه خود که به اغوا و القای او نگار داده بودند، بیان ماجرای افترا کرده و سوگند غلاظ و شداد یاد نمودند و حضرت والا از سوگند یادکردن آن دو تن ظاهراً مسلمان متیقن

گردیده، در روز دوشنبه هشتم صفر سید جواهر شاه غوربندی و لعل محمد خان پسر جان محمدخان سابق خزانه دار و پادشاه میرخان پسر ملک رحمت شاه خان وزیری و نظام الدین خان ارغندی از غلام بچه گان خاص و احمد قلی خان قزلباش و غلام محمد خان رسام میمنگی و محمد اسلم خان میرشکار، برادر محمد علی خان سیقانی را که از جمله اسامی متعهدین و خدمه و عمله حضور بودند، در دربار عام احضار فرموده، همه را محبوس سخت و امر عذاب و شکنجه و عقاب نمودند و از آن دوتن سیاهه اعداد مشترکه مجلس مشروطه را خواسته، ایشان قرب هفتاد نفر را سیاهه دادند. حضرت والا سیاهه ایشان را چون هنوز تیلیفون جاری و موتر ساری نگردیده بود، شبشب مصحوب (همدست) آدم خان پسر ملک پیردوست احمدزایی از غلام بچه گان خاص نزد سردار عنایت الله خان معین السلطنه فرستاد، در روز دوازدهم ماه صفر از روی سیاهه ملاء منهاج الدین و استاد عظیمو هریک داکتر عبدالغنی خان و مولوی نجف علی خان و مولوی محمد چراغ خان برادران او و مولوی محمد حسین خان و مولوی مظفرخان معلمان مدرسه حبیبیه و سیداحمد خان قوم لودی [مشهور به کاکا سید احمد لودین] و میرزمان الدین خان پسر شهزاده حسن بدخشی و غیره جمعی را احضار فرموده، بند ستم بر پا نهاده و چون اکثر درخانه و جای خود نبودند، محصل ها گماشته بعضی را در شب سیزدهم صفر چون محمد اختر و محمد انور پسران ناظر محمدصفر خان و سیدقاسم پسر میرغلام محمد چارباغی جلال آبادی [مشهور به میر صاحب سید قاسم خان که در قضیه قتل محمد نادرشاه نیز به اعدام محکوم ولی از طریق شفاعت حکم اعدامش به زندان تبدیل گردید] و غیره را به دست آورده، گرفتار و ضبط کردن خانه های گرفتاران رعب و هراس عظیم درقلوب عموم شهریان افتاده ولوله و غلغله بزرگی در خواطر صغیر و کبیر جای گیر آمد.

و از جمله سعدالله خان و محمد سرور خان پسران مولوی احمد جان خان الکوزانی واضع قانون جدید دیوان افغانستان و عبدالقیوم خان خواهرزاده او که خود را پنهان کرده خواستند خود را در افشار نانکچی نزد اعداد سواران نظام خاصه رکاب شاهی، همه اقوام درانی قندهاری رسانیده به جانبی راه فرار برگیرند و هرسه تن در گردنه ده افغانان به دست آمده، قریب غروب آفتاب روز شنبه سیزدهم صفر لقمه توپ سیاست گردیده هلاک و قطعه قطعه شدند.

و پس از آن عبدالواسع [مولوی] و عبدالرب [مولوی] پسران [مولوی] عبدالرؤف کاکری و تاج محمد خان پسر محمدعلی خان و قاضی عبدالحق و ملا محمد اکبر و میرزا شیرعلی خان بارکزانی چخاتسوری و سه تن پسران مستان شاه درویش کابلی و غیره تا روز سه شنبه شانزدهم صفر محبوس شدند و از جمله محرر اوراق [فیض محمد کاتب] که از راه به مطالعه سردار محمد یوسف خان پسر امیر کبیر مرحوم [امیردوست محمد خان] اجزای جلد اول سراج التواریخ را در قلعه متال به خانه او رفته بود، روز سه شنبه مذکور از آنجا در شهر آمده و هنگام عصر محبوس گردیده با ده تن دیگر تحت حفاظت عده ای از نظامیان از جای معین السلطنه رهسپار محکمه کوتوالی گردیده با زولانه های ثقیله آهنین مقید آمد و مقارن این حال از عریضه استدعا غلام بچه گان خاص، سید جواهر شاه و لعل محمد در جلال آباد به دست غلام بچه گان داده شده در ریگزار سه کوهه هدف تیر تفنگ آمدند و از جمله قتله، محمد شریف خان پیشخدمت از احفاد وزیر فتح خان مرحوم پس از قتل سید جواهر شاه که جان به قابض ارواح سپرده بود، با حربه در دهن او زده تا بناگوشش ببرید و پس از آن محمد ایوبخان فوفلزانی و کرنیل محمد عثمان خان پسر محمد سرورخان پروانی از کابل گریخته و در سرحد قوم مهند گرفتار آمده، در جلال آباد به توپ پریدند. پس از چندی گرفتاران جلال آباد در کابل فرستاده شده در ارگ شاهی محبوس گشتند.»¹

¹ فیض محمدکاتب، سراج التواریخ، ج4، بخش سوم، 377-378

یکی از این خانواده های برباد رفته از دست مستوفی الممالک، خانواده محمدرورخان پروانی بود که فرزند رشیدش کرنیل محمدعثمان خان پروانی در جمله قاتلین امیر به توپ پرانده شد و جایداد شان ضبط گردید و برادران خورد وکلان و خانواده اونیز به زندان شیرپور انداخته شدند و پسران عموی وی به ولایات دور دست تبعید گردیدند. داستان همین خانواده را اکنون از زبان پولزائی در اینجا میخوانیم:

« محمدسورخان ساکن پروان سمت شمالی کابل در اوائل امارت امیر عبدالرحمن خان شامل خدمت شد و آن یکی از نامداران ولایت پروان بوده است. و از حضور امیر عبدالرحمن خان در سال چهار هزار و هشت رویه کابلی تنخواه داشت و در ولایات شمال افغانستان مصروف خدمت و همانجا فوت شد. نظر به صداقت و اخلاص شعاری و خدمت گذاری او که مدت یازده سال خدمت کرده بود، در ماه شوال سنه 1308 قمری یکهزار و سه صد رویه از حضور امیر عبدالرحمن خان برای شش تن پسران کوچک او و سه هزار و پنجم صد رویه دیگرش به محمدایوب خان پسر بزرگ او که قابل خدمت بود، مرحمت شد و او مدت (19) سال خدمت نمود.

در سنه 1327 ق[1909] جمعیتی که بنام مشروطه خواهان مصدر فعالیت شدند، چون یک تن از نفری واقعه مذکور محمدعثمان خان کرنیل قلعه بیگی بن محمدسورخان پروانی مذکور بود، و اشخاص مذکور چون اراده قتل امیر حبیب الله خان را در شب جشن ملتی داشتند و در قرآن کریم امضاء کرده باهم عهد بسته بودند[چنانکه در بالا از قول کاتب حکایت شد، این توطئه توسط مستوفی الممالک علیه مشروطه خواهان تنظیم شده بود، و هیچکسی امضای آنها را بمنظور قتل امیر در گوشه قرآن بچشم ندیده بود. سیستانی]، میرزا محمدحسین خان مستوفی الممالک ساکن قریه سعیدخیل کوهستان سمت شمالی و از ملیت تاجک²، که مخالف خاندان محمدرور خان پروانی بود، این راز کشف نمود و بحضور امیرحبیب الله خان اطلاع داد. جوهرشاه غوربندی بضرر تفنگچه اعدام و داکتر عبدالغنی هندی محبوس و محمد ایوب خان قندهاری بدهان توپ بسته اعدام گردید. محمدعثمان خان پروانی بضرر گلوله های تفنگ اعدام و برادرانش محمدایوب خان، محمد زمان خان، محمدعیسی خان محکوم به حبس شدند. و تمام هستی و جایادشان ضبط و عائله و اطفال شان بکابل در محبس شیرپور سپرده شدند. محمدافضل، محمدموسی خان، محمداکرم خان، عبدالغفورخان پسران کاکای محمدعثمان خان مذکور در قندهار، هرات، مزار، میمنه، فرار شدند و املاک و دارایی شان ضبط گردید.

خاندان محمد سرورخان پروانی می گفتند در حق ما از اثر **اطلاع غلط و تهمت میرزا محمد حسین خان مستوفی الممالک که با ما مخالفت دارد**، این ظلم شده است. و همیشه عرائض بحضور عین الدوله تقدیم می کردند. میرزا محمدحسین خان که نمی خواست در ولایت پروان خاندان صاحب رسوخ باقی بماند و با این خاندان که دشمنی داشت، مقیدبودن آنها را نفع خود می دانست و آزاد بودن آن اشخاص را مخالف امنیت و انمود می کرد³ ... **وسردار امان الله خان عین الدوله که در هر وقت برای خیر و منفعت مردم حکمی می نوشت ، مستوفی الممالک حکم او را رد نموده می گفت: امیرصاحب قبول نمی نماید، و پدر را از پسر آزرده میساخت.**⁴

پولزائی در ادامه مینویسد: «به ساعت ده صبح جمعه (2) حوت سال 1297 ش که خبر کشته شدن امیر حبیب الله خان و امارت نصرالله خان بکابل رسید، و در همین روز سلطنت امان الله شاه

² پولزائی میگوید: مستوفی الممالک شوهرخواهر عبدالرحیم خان کوهستانی قوم صافی بود. از این ازدواج دو پسر: خلیل الله و نجیب الله را داشت. (پولزائی، ص 152) [بنابرین خلیل الله خلیلی تاجک بود و پروفیسر صیقل [پنجشیری] در کتاب خود (زامداری حبیب الله کلکاتی)، خلیلی را تاجیک نامیده. (دیده شود مقاله زامداری حبیب الله کلکاتی، به قلم پروفیسر صیقل که توسط داکتر نوراحمد خلدی ترجمه شده و در فیسبوک Noor Khalidi در تاریخ 23 جولای 2016 به نشر رسیده است.) خلیلی بعد از آن که بدربار ظاهرشاه راه یافت، کلمه افغان را در آخر نام خود بدو منظور علاوه کرد: اول، برای فریب اذهان پشتونها خود را صافی وانمود میکرد، دوم کلمه افغان را که در قانون اساسی افغانستان بحیث هویت ملی مسجل شده بود، هویت ملی خود میسرمد. اما تاجیکان پروان و پنجشیر او را بحیث شاعر تاجک می شناسند و به او و اشعار او حرمت فروان قایل اند.]

³ پولزائی، سلطنت امان الله شاه، ص 90

⁴ پولزائی، سلطنت امان الله شاه، ص 93

اساس گذاشته شد، و در این وقت که میرزا محمدحسین خان مستوفی در جلال آباد و طرفدار امارت نصرالله خان بود، حکومت امانیه در کابل دانست که مستوفی مذکور بنا بر مخالفتی که بدولت امانیه دارد، بالضرور در همین شب و روز وارد کوهستان و کوهدامان شده دست بفعالیت های تخریبی خواهد زد زیرا که او مخالف مسئله استقلال و به ادامه رابطه افغانستان و حکومت هند برتانوی از سابق سعی دارد، برای دفع حرکات او اقدام عاجل بدینطریق بعمل آمد که باید محمدایوب خان پروانی از حبس برآورده شود و در رأس جمعیتی از نفری ملکی و عسکری مردم سمت شمالی بجانب بندرتگاو فرستاده شود. امان الله شاه نظام الدین خان ناظم سر رشته دار حضور را بصورت فوری جانب محبس شیرپور فرستاد، و محمد ایوب خان پروانی را بوقت شب از حبس برآورده بارگ خواست و در همین شب شنبه (3) حوت به محمد ایوب خان پروانی اسلحه و روپیه نقد سفر خرج داده و گفته شد که به همراه برادران و پسران کاکای تان عموماً از حبس و فرار معاف و بکار و خدمت مقرر میشوید و بدون معطلی حرکت کرده از علاقه پروان بطرف دره سولانک رفته آن معبر را استحکام داده نگذارید که نفری مخالف تردد نمایند و میرزا محمد حسین خان مستوفی از سمت کوهستان لشکر قومی ترتیب داده جانب جلال آباد ببرد و اگر فرستادگان او و خودش دیده شوند دستگیر کرده بکابل بفرستد.

محمدایوب خان که قتل برادر خود محمد عثمان خان کرنیل قلعه بیگی و حبس خود و برادران خود و فرار (تبعید) پسران کاکای خود و همه زجر و حقارت و ضبط مال و جایداد را از جانب میرزا محمدحسین خان مذکور میدانست، با قبول هرگونه فداکاری حاضر شده به محل مقصود رسیده بحفاظت بندر سولانک پرداختن گرفت و تاریخ وصول او قبل از انقراض امارت نصرالله خان است. و در وقتی که مستوفی بطرف کوهستان روان شده از خود غافل بود دستگیر کرده بکابل آورد و مستوفی در ارگ کابل محکوم بر حبس گردید. و در همین ایام که محبوسین رهایی یافتند، اکثر از کردار و اعمال و سوء افکار مستوفی شکایت می نمودند.⁵

بدین سان نه تنها دل خاندان محمدسرورخان پروانی از دست مستوفی داغدار بود، بلکه دل همه خانواده های که توسط مستوفی الممالک به زندان و اعدام سوق داده شده بودند، پر خون بود. و لحظات محاکمه و اعدام او را انتظار می کشیدند.

علل محکومیت مستوفی الممالک به اعدام

« میرزا محمدحسین خان⁶ از ساکنین قریه سعیدخیل کوهستان سمت شمالی کابل و از ملیت تاجک و در عهد امیر عبدالرحمن خان کوتوال و برگد و سردفتر محاسبات دولتی [سردفتر سنجش] و تا سنه 1322 ق [1283 ش] باین نام بسر برد. بتاریخ چهارشنبه (10) ذیحجه الحرام سنه مذکور بفرمان امیرحبيب الله خان به منصب مستوفی الممالک و جرنیل نظامی و ملکی و اخیراً نایب سالار و خانی سمت شمالی نیز سرافراز گردید و در اواخر عمر او کار پشتونهای سرحد آزاد نیز بوی تعلق داشت. ثروت و جایداد و شهرت زیاد حاصل کرد.

چون در بسیار از مسائل دست داشت از جمله واقعات یکی واقعه قتل محمدعظیم خان جوان (25) ساله پسر سردار محمد اسمعیل خان ابن سردار محمداسحق خان است که از اثر استخباریه او بحکم امیرحبيب الله خان اعدام شده و نیز بسیار خانواده های دیگر از سنی و شیعه از دست او زجر و زحمت دیده در این وقت جلوس امانیه استغاثه می نمودند و این جریان حوادث و وقایع در ایام حبس و استنطاق او مورد غور و بحث هیأت های ملکی و نظامی بود؛ و نیز دسیسه قتل میرزا عبدالاحد غزنوی و زجر و حقارت خاندان محمدسرور خان پروانی و مسائل حساسی مثال آورده میشد، و در صبح

⁵ پوپلزانی، سلطنت امان الله شاه، ص 93

⁶ پوپلزانی میگوید: مستوفی الممالک علاوه برخواهر عبدالرحیم صافی دو عیال دیگر نیز داشت. کرنیل محمدحسن و میرزا محمدیوسف دو برادر میرزا محمدحسین خان مستوفی کوهستانی بودند. محمدیوسف در سال 1308 ش سرمنشی حضور بجه سقو بود و در واقعه ماه سرطان سال 1309 ش نیز دست داشت و چندسالی به حبس گذرانید. (پاورقی ص 152).

روز آخرین که دوسیه جرائم او تکمیل و صدور حکم مذکور در قصر ستور مطابق رأی هیأت تحقیق فیصله گردید، از محبس داخل ارگ به قصر ستور خواسته شد، نفری عسکری او را از راه دروازه غربی ارگ و صفت هشت رخ بطرف قصر ستور آوردند، در این لحظات اعلیحضرت امان الله شاه بقصد عزیمت بطرف دلکشا در برنده ستور استاده به همراه اهل دربار حرف میزد، مستوفی دستار سفید بر سر ویالان بشانه وحینی که اعلیحضرت را دید روبخاک افتاد، رساله شاهی از بازوی او گرفته در پیش آورد. اعلیحضرت گفت: در مورد شما کدام حکم ظالمانه و جابرانه از حضور والای ما صادر و نافذ نگردیده و بشنوید که اهل استتطاق و محکمه نظامی و هیأت تحقیق ملکی از نتایج رفتار و کردار شما چه فیصله کرده و چه حکایت می کنند. بعد از قرائت مضمون و تفهیم حکم اعدام، مستوفی بیاناتی نمود و چون برای برائت خود دلائلی نداشت گفت: مرگ حق است و مرا بدست اهل تشیع نسیارید که بزر و حقارت می کشند، و دیگر دوپسرم از درس و تعلیم محروم نمانند و یکی هم اگر مهربانی فرمایید که مرده مرا در جوار زیارت شاه دوشمشیره بخاک بسپارند.

اعلیحضرت بعد استماع این کلمات بطرف نفری نظامی متوجه شده گفت: آیا روزی که محمد عظیم (7) بشاخ درخت توت آویخته شد بیاد دارید؟ [نظامیان] با بسیار تاجر گفتند: بلی بیاد داریم. اعلیحضرت گفت: بهمان شاخ درخت توت آویخته شود، چرا که همین شخص باعث اعدام آن گردیده بود، و این یک مثالی بود. [ولی] اصل جرم او [این بود که] اگر موقع می یافت از اثر پیشنهاد و مشورت او در سمت مشرقی و شمالی کابل فتنه های بزرگ رخ میداد و خیر جامعه همین شد که پیشنهادها و نقشه های او را نپذیرفتند و هم در ورود سمت شمالی به تفصیلی که در این کتاب بیان شده است موفق نگردید.»⁸

میتوان گفت که لحن بیان مرحوم پوپلزائی در مقایسه با لحن بیان و ادبیات فیض محمدکاتب در حق مستوفی الممالک، خیلی ملایم است، و احتمال دارد پای دوستی با خلیلی در میان بوده باشد. در اینجا به گفتار مرحوم پوپلزائی باید افزود که، جرم مستوفی الممالک، به این خلاصه نمیشد که سعی در جهت جنگ و حمله اقوام شرق و شمال کشور بر کابل کرده بود، بلکه آنچه او را وادار به این عمل میکرد، جفاها و تبهکاریها و خیانتها و ستم و ناروایی هایی بود که در حق عموم مردم افغانستان، و بخصوص در حق مشروطه خواهان و روشنفکران و سعی در برهم زدن روابط عاطفی و خانوادگی میان پدر و پسر (امیر و عین الدوله و میان امیر و ملکه رسمی کشور) کرده بود. او درک میکرد که اگر امان الله خان روی کار آید، او را بدست عدالت خواهد سپرد و خونهای ناحقی که او ریخته است، دامنش را خواهند گرفت و لاجرم محکوم به اعدام خواهد شد، از اینست که برای بقای خود، دست به فتنه دیگری زد و تلاش بخرچ داد تا امیر نصرالله خان را به جنگ و ستیزه با برادرزاده اش امان الله خان وادارد. و امیر نصرالله خان نیز فریب لفاظی های او را خورد و سخن او را پذیرفت و طرح او را برای حفظ قدرت تقاضا نمود. مستوفی طرح مفصلی ارائه کرد، اما در عملی کردن آن تعلل صورت گرفت و هواداران امان الله خان، با پخش اعلامیه های سلطنت امان الله، آن طرح را با سرعت خنثی و سپاه را به طرفداری از امان الله خان بشورش آوردند و ورق برگشت و امیر نصرالله خان مجبور به استعفا گردید و بقیه هم نظران امیراز سوی سپاه جلال اباد دستگیر و زندانی به کابل گسیل شدند.

مرحوم پوپلزائی می بایستی در جمله دلایل الزامیت مستوفی الممالک متذکر میشدند که امان الله خان هنوز قتل محمد عظیم خان پسر سردار محمد اسمعیل خان و نیز دسیسه قتل میرزا عبدالاحد غزنوی و زجر و حقارت خاندان محمد سرور خان پروانی و مسائل حسابی و تعهدی که با محمد ایوب خان پروانی برادر محمد عثمان خان پروانی مبنی بر گرفتن حق شان از مستوفی الممالک کرده بود، و انتقام خون عسکری که در جلال آباد بر اثر فیرگلوله مستوفی به قتل رسیده بود، و سایر جفاها و ظلم و خیانت های که در حق مردم افغانستان کرده بود و شاکیان در عرایض خود از آن تذکر داده بودند، دلایلی

⁷ پوپلزائی، سلطنت امان الله شاه، (پاورقی ص 153 و 154)

⁸ پوپلزائی، همان اثر، صص 152 - 154 ببع

زیادی بودند که وزن خیانت های مستوفی الممالک را خیلی سنگین میکرد و هرکدام این خیانتها جرمی بشمار می آمد که در عوض هریک آن، مستوفی باید یک بار اعدام میشد و باز برای جواب دادن جرم دیگرش زنده و دوباره اعدام میگردد.

دلیل غرغره کردن مستوفی الممالک از درخت توت:

مرحوم پوپلزانی از قول برادر محمدعظیم پسر سردار محمداسماعیل خان ابن سردار محمداسحاق خان (والی مزارشریف) روایت میکند: «محمدرحیم برادر محمدعظیم خان گفت که: ما نوادگان سردار محمداسحاق خان در سمرقند فراری بودیم و بفرمان اعلیحضرت امان شاه واپس به افغانستان خواسته شدیم. اما برادرم محمدعظیم دوسال پیشتر از جلوس امان الله وارد کابل شده بود. محمدحسین خان مستوفی چون کار استخبارات را نیز انجام میداد یکنفر ملا را مقرر ساخته بود که از وی خیر گیری نماید. ملا بصورت دوست و مخلص نزد او رفت و آمد می نمود. محمدعظیم یکروز گفته بود خواب دیده ام که لباس سرخ پوشیده ام تعبیر آن چه خواهد بود؟

ملا گفت: این لباس پادشاهی است ومع الخیر پادشاه میشوید. آن جوان بی تجربه کلماتی در این مورد بیان کرده بود. آن ملای مخبر به مستوفی اطلاع داد و او بحضور امیر خبر او را رسانید و امیرحبیب الله خان هم گفت: اسحاق خان پدر مرا بکاسه سر آب داد وحالا نواده اش میخواهد مرا بکاسه سر آب بدهد، فوراً حکم حبس او را داد و مجلس محاکمه تشکیل نمود. شخصی درمجلس گفت: نوجوان است عفو شود، نائب السلطنه چاقوی خوردی را از جیب برآورده گفت: این چاقو خورد است ولی میتواند صد و هزار انسان را بکشد، لهذا رحم نکرده حکم اعدام او را صادر نمودند تا آنکه در باغ ارگ از درختی غرغره شد. [چون اعلیحضرت امان الله خان از این حکم که به توطئه مستوفی الممالک در حق آن جوان صادر شده بود، مطلع بود، حکم کرد که مستوفی «بهمان شاخ درخت توت آویخته شود، چرا که همین شخص باعث اعدام آن گردیده بود.»⁹

[سپس] اعلیحضرت به موتر خودسوار شده بجانب دلکشاد روان شد و این وقت محمدنعیم خان بدخشی نائب سالار حضور و دیگر نفری نظامی که از پیش مؤظف اجراء این امر شده بودند مستوفی را بطرف درخت توت بردند. نفری نظامی جسد او را از جهت اینکه در جلال آباد یک عسکر جوان بی گناه را در محاربه مقتول نموده و دیگر مصیبت های که از وی بمردم نظامی رسیده بود، در زیارت شاه دوشمشیره دفن نکرده در عقب نقلیه اردو [قلعه جنگی حالیه] بخاک سپردند... تاریخ اعدام او صحیح حفظ نشده واما به تخمین نزدیک به یقین معلوم است که (24) حمل سال 1298 ش است.¹⁰

تصویر صادقانه ای از ما کشیدنیست

تاریخ همچو پنجه نقاش چیره دست

هرآنکه هرچه کرد همانا دیدنیست

هرآنکه هرچه گفت همانا شنیدنیست

پایان

⁹ پوپلزانی، همان اثر، صص 152-154 ببعد پوپلزانی می افزاید که محمدرحیم خان مدتها حاکم اعلی میمنه بود.

¹⁰ پوپلزانی، سلطنت امان الله شاه، صص 152-154 ببعد

د پانو شميره: له 7 تر 7

افغان جرمن آنلاين په دربنټ تاسو همكاري ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړيکه ټينگه كړئ maqalat@afghan-german.de
يادښت: دليكني د ليكنيزي بني پازوالي د ليكوال په غاړه ده ، هيله من يو خپله ليكنه له راليرلو مخكې په خير و لولئ